

خدمت شاهزاده غافل نبوده طریقه صواب و نیک اندیشه را از دست نداده خود را نیکنام سازد، و اگر برخلاف احکام مطاعه عمل نماید زیان زده نیت خویش خواهد بود - چون خواجه ابراهیم حسین تبلیغ رسالت نموده خان اعظم از فرط خودرایی و زیان کاری خویش را آشنای این سخن نساخته، و بنا بر نسبتی که با سلطان خسرو داشت با شاهزاده در نفاق آمد - بنا بر آن شاهزاده جوان بخت متع سلام او نموده نزدیک به پیش‌خانه راجه سورجسنگه جادادند شبی شاهزاده عالم خود از عقب خیمه خان اعظم نهانی استاده، راجه بکرماجیت را درون خیمه نزد خان اعظم فرستادند که بملائمیت و چاپلوسی خاطر او را تسلی دهد، خان اعظم گوش به سخنان او ناکرده زبان به بدگوئی کشود - راجه اشاره کرد که دیوار گوش دارد فهمیده حرف باید کرد - خان اعظم باواز بلند گفت که من هم میدانم که خود استاده اند از جهت آن می گویم - آخر حسب الحکم اشرف اقدس مهابت خان رفته او را از ادویپور بدرگاه آورد، و مسود اوراق شیخ فرید بهکری درین معامله حاضر بوده و آگاهی داشت - آخر خان اعظم را به قلعه گوالیار فرستادند که چون مزاج او بعد اعتدال آید آنوقت مخلص خواهد شد - دران وقت اهتمام قلعه گوالیار بهید اهتمام نواب آصف خان بود، ایشان به عرض

همایون رسانیدند که خان اعظم در تخریب سلسله مایان علم دعوت شروع کرده، در دعوت شرط خلوت و منع عورات و ترک حیوانات جلالی و جمالی محرماتست، و این همه در قلعه گوالیار موجود است که محبوسان را کپچری بی نمک می دهند و این معنی اسرع الاجابت است. حکم شد که دو سه وقت باطمعه لذیذ گوشتی از بزومرغ و دراج میخو را نیده<sup>۱</sup> باشد. مسود این او راق شیخ فرید از زبان خان اعظم ناقل است که میگفت مثل مشهور است که حق تعالی از دست دشمنان کار دوستان را می سازد. آن را بعینه معاینه من شده که مرا از علم دعوت خبری و آگاهی نبوده، آصف خان که دشمن شدید العداوت من بود از دست او چنین کار حق تعالی کنانید. بعد از سالی خان اعظم از زندان خلاصی یافت، و جمله بندیان را از التماس<sup>۲</sup> او از زندانی خانه گوالیار خلاصی دادند، چون بحضور اشرف آمد کتبه از او گرفتند که نا پرسیده حرف نزنند. اتفاقاً همه که ملازمت نمود تقریب شیرویه در میان آمد، حضرت از خان اعظم پرسیدند آصف خان در میان دخل کرد. خان اعظم را ناخوش آمده، و نوعی احوال شیرویه را تقریر کرد که حضرت خلیفه را رقت شد، می فرمودند که سبحان الله برای جیفه دنیا پسر پدر را کشته، و چون در زبان حضرت عرش آشیانی خان اعظم بمنصب هفت هزاری ذات

۱ In MS B می خورانده

۲ In MS B از التماس

و سوار معزز بود و الحال درین، دولتاً از جاگیر و منصب افتاده بود - حضرت شاهنشاهی خواستند که او را باز بهمان منصب سرفراز سازند - به شاهزاده جوان بخت زیننده سزاوار تاج و تخت شاهجهان را فرمودند که حضرت عرش آشیانی دوهزازی ذات و سوار در منصب خان اعظم افزوده<sup>۲</sup> - پنجهزاری کرد شیخ فرید بخشه و راجه را مدرس را بخانه خان فرستادند که مبارکبادی اضافه منصب به او داده بیایند - خان اعظم در حمام بود، این هر دو عزیز فرستادهائی حضرت الهی تاپکپاس<sup>۳</sup> سر دروازه او نشستند - بعد از آنکه در دیوانخانه خود آمده نشست و دعای اینها رسید ایشان آمده مبارکبادی اضافه منصب به او دادند - چنانچه نشسته بود برنخواست و دست بر سر نهاد و گفت که برائی کار ایشان جمعیت دیگر نگاه با بد داشت و رسوم و ضوابط ادب و قاعده اصلاً بکار نبرد و یا فرستادهها هم هیچ تعلق نکرد - این سخن مرا یاد است حالا ما را شرم می آید که برای تسلیم همان منصب پنجهزاری خان اعظم را استاده کرده تسلیم کنانیم، بهتر است که با شما بجای خان اعظم استاده تسلیم منصب از قبل او بکنید - همچنان کرده او را عزت بخشیدند - بعد از سلطان داور بخش پسر شاهزاده سلطان خسرو را که دخترزاده خان اعظم بود

1 In MS B درین ذلت

2 Jhangir also gave him his own shawl. See Tuzuk, p. 141.

3 In MS. B. تاپکپاس روز

به صوبه گجرات تعیین فرموده خان اعظم را به اتالیقی ایشان رخصت آنصوبه نمودند و در سنه هزار و بست و نه مشار الیه در احمد آباد سفر آخرت اختیار نمود - نعلش او را در دهلی بخاک سپردند - خان اعظم در علم تواریخ و حرف روز مره بی همتا بوده و حافظه نهایت داشت و بغایت حلیم و متواضع بود و سلطان خسرو داماد خود را آن قدر دوست میداشت که تمامی خزانه را در راه او صرف کرده میگفت که در گوش راست من رسانید که خسرو بادشاه شد و از راه گوش چپ من روح مرا قبض بکنند و در استیلائی غضب خود را نتوانست نگاه داشت، چنانچه شبی بادشاه عصره جهانگیر فتیخان پسر کلان خان اعظم را فرمودند که تو ضامن پدر می شوی، او عرض کرد ضامن مال و جان او هستم اما ضامن زبان او نمی توانم شد عاملی که از جاگیر خود تغیر کرده حضور خود می طلبید مستوفیان مبلغی بنام او نوشته معلوم میکردند اگر عامل فوراً داد نجات - یافت والانه، بحضور خود بلکه بدست خود چندان کوژه چوب می زد که اکثر میمردند - اگر احیاناً زنده می ماندند اگر همگی لک روپیه از عین المال خورده باشد ازو طلب نمی کنند - رای در گداس دیوان ایشان بود اهل قلم هنود من حیث المجموع رخصت غسل گنگ که در ماه دی میشود از نواب طلبیدند، همه

را رخصت دادند الارائی در گداس التماس رخصت نکرد، خان ازو پرسیدند که تو از برای چه به غسل گنگ نیمروی، او التماس کرد که ضابطه سرکار اینست که سردیوان و بخشے را در سالے یک دو مرتبه محالوق می سازند، غسل گنگ بنده در پای تخت<sup>۱</sup> نواب است - از ان تاریخ سر قرائشے ارباب دخل را بر طرف کردند - و برائی غرض خود با هیچ کس دارو مدار و تملق و تواضع و آشناے نمیکرد حتی سلسله علیه عالیہ اعتماد الدوله که جهان کرم بودند - خان اعظم بخانه هیچ کس نرفت و پسران و وکیل خود را هم به ڈیوری محل نواب نورجهان بیگم که فیض بخش عالم بود نفرستاد، بر خلاف خان خانان که برای غرض خود بخانه رای گور دهن دیوان مرحومی اعتماد الدوله رفتند و چون خان اعظم بر خلاف روش زمانه زیست میکرد<sup>۲</sup>، بدین سبب آزار هم بسیار می کشید و قرب و حالت و اعتماد و اعتبار سخن خان اعظم را چه شرح دهد اولاً روزی که حضرت شاهنشاهی عرش آشیانے باعلی قلیخان خانزمان و بهادر خان در نواحی کره ماتکپور جنگ نموده غالب آمدند آنحضرت به وجود اشرف خود قول<sup>۳</sup> شده بر قبیل بال سندر نام سوار بودند بجائے فیلبان، و خان اعظم را در

1 In MS B زیست می داشت

2 In MS B رتخت پای نواب است

3 In MS B غول - This incident is mentioned in the Tabaqat from where Farid seems to have reproduced it, almost in identical words. (Tab. p. 280).

چو کهندي آن فيل نشانده سرمباهات او را از چرخ برين گذرانيدند  
 و زمانے که هرج و مرج گجرات را شنیده حضرت خليفه الہی  
 دران حدود تشریف بردند خان اعظم را صوبدار آنجا ساخته خود  
 بہ تعاقب ابراهيم حسين مرزا و محمد حسين مرزا بہ نفس نفيس خود  
 بجهت گوشمالی آنها متوجه شدند و بعد ازانکه مرزايان الغي<sup>۱</sup> بہ  
 اتفاق شیرخان فولادی محاصره پٹن نمودند، خان اعظم رابا  
 بسيارے امرا بدفع آنها تعين کردند، جنگ صعب واقع شد،  
 اردوی قطب الدين محمد خان را غارت کردند، شيخ محمد بخاری  
 کشته شد، آخر لشکر بادشاهی غالب گردید . بعد ازان کہ  
 محمد حسين مرزا با اختيار الملک بست هزار سوار جمع کرده  
 با راجہ ايدر نژديک احمد آباد رسيدند و خان اعظم و  
 قطب الدين خان برادرش حصارى شدند، خان اعظم مکرراً عرضداشت  
 بدرگاہ مرسول داشته، حضرت شاهنشاهی بر ناقہ سبک سير

---

Perhaps meaning of the family of Ulugh Mirza. In this sense the term would not be very correct in the light of historical events. Ulugh was in the seventh generation of Timur's descendents. The Mirzas gave Akbar plenty of trouble. The leading figures in the revolt against Akbar were Ibrahim, Masūd and Muhammad Husayn who were all brothers of Ulugh Mirza.

سوار شده عازم گجرات شدند، و در نه روز در آنجا رسیده با مرزایان جنگ کرده مظفر و منصور شدند. سکندر قراول را حضرت شاهنشاهی پیش خان اعظم که حصاری بود فرستادند که مژده وصول رایات فتح آیات به خان اعظم رساند مخالفان پنج هزار سوار بر سر خان اعظم گذاشتند که نتواند برآمد. بعد از فتح خان اعظم از قلعه برآمده ملازمت آنحضرت نمود. آنحضرت خان اعظم را به التفات تمام در آغوش گرفته به اظهار اقسام اشفاق امتیاز بخشیدند.

پرسش از اندزه و غایت گذشت

حد نوازش ز نهایت گذشت

آخر خان اعظم را بدستور سابق صوبداری گجرات مانده، حضرت مراجعت به اکبرآباد فرمودند. بعد از امتداد ایام در سال بست و سیوم جلوس موافق سنه اثنین و تسعین و تسعمایه خان اعظم به تسخیر دکن تعیین شد و شهاب الدین احمد خان که در مالوا بود به کومکی ایشان تعیین شد و کینه و عداوت سابق که داشتند در لشکر نفاق کله

شده آخر خان اعظم در صوبه برار آمده به ایلچپور رسیده، آن شهر را غارت و خراب کرد - اینجا هم استقامت نموده متوجه نذر بار شد و دکنیان از پی هم در آمده تعاقب را نمی گذاشتند تا آنکه از نذریار خان اعظم جریده خود را پیش خانخانان به احمدآباد رسانید، چنانچه در تحت ذکر خانخانان منظور شده - بعد از محاربات و شکست سلطان مظفر گجراتی که دران نواحی می بود فرار نموده بجانب رای کهنکار که زمیندار ولایت کچه است رفته در پناه او می بود - خان اعظم برسر رائی کهنکار آمده اکثر ولایت او را خراب کرده و رائی کهنکار در دولتخواهی در آمده در مقام آن شد که سلطان مظفر گجراتی دستگیر دولتخواهان شود - بنا بران قرار داد مرزا عبدالله پسر خان اعظم را بجای که مظفر بود سر کرده برده غافل او را گرفتار ساخت و در اثنای راه سلطان مظفر گجراتی به وضو ساختن مشغول شده به استره که با خود داشت گوی خود را بریده خود را هلاک ساخت - به ناچار سرش را پیش خان اعظم آوردند و خان اعظم سر او را بدرگه خلایق پناه فرستاد - چون مدت ده سال که خان اعظم از ملازمت حضرت جدا افتاده بود فرمان طلب او رفت - بعضی خوشامد گویان معلوم کردند که حضرت شاهنشاهی



از روی بے عنایتی شما را طلب نموده اند - او با فرزندان و عیال و اطفال و خزانه خود را در کشتی انداخته در غره ماه رجب سال و قایع سی و هشتم الہی موافق سنہ احد و الف عزیمت سفر جہازاً نموده چنانچہ در صدر مسطور شدہ، و در دور حضرت جہانگیری مصدر خدمات عمدہ گشت و در خروج سلطان خسرو از غضب بادشاہی ایمن گشت و در همان ایام کہ استیلای غضب بادشاہی است کتابت خان اعظم کہ پراجہ علیخان فاروقی حاکم آمیر بخط خود نوشتہ فرستادہ بود و از خبت و غیبت حضرت عرش آشیانے ہیچ فرو گذاشت نکرده و آنچه بزبان قلمش آمدہ بے محابا و بے ملاحظہ روی کاغذ سیاہ کردہ و چنان صاحب و قبلہ را بہ زشت نامی متہم ساختہ و بہ عیوبی منصوب<sup>2</sup> داشتہ کہ نسبت دادن آن قسم امور بہ ہیچ احدی در خور نیست تا بہ صاحب چہ رسد - آنحضرت او را در میان مجلس پیمش خوانندہ آن نوشتہ را بدست او دادند کہ بخواند، او چشم از قبح آن پوشیدہ تمام را خواند بلکہ مع شی زاید و عرض کرد کہ کدام مقدمہ را دروغ نوشتہ

1 In MS B سفر حجاز

2 In both MSS we have منصوب  
The word منصوب would be more correct

ام - آنچه بیان واقع بود آنرا نوشته ام ایستادهای پایه سرپر  
 خلافت مصیر زبان به طعنه او کشوده به آنچه سزاوار بود برزبان  
 راندند - هر چند خان اعظم استحقاق انواع اقسام بے سهری و  
 خواری داشت، اما باز همان نسبت رضاعت عرش آشیانے به فریاد  
 او برسید - روزی چند منع سلام نموده بودند، بگورنش مستفید  
 گردید و در سال اول جلوس جهانگیری امیرالامرا که وکیل  
 مطلق العنان گردید، اول کارے که از دور اندیشه کرد  
 این بود که بعرض مقدس رسانید که قوم افغانه دشمن دولت  
 این خاندان اند - حضرت عرش آشیانے در تخریب و جلا وطنی  
 آنها سعی بوده چنانچه از نقل مکان<sup>۱</sup>، از سپاه گری به سوداگری  
 مشغول شدند - حالا اینها را ازین ملک اخراج کرده به  
 وطن روه باید فرستاد - درین باب فرامین بجمع سرحد و صوبجات  
 صادر شد - خان اعظم بعرض اشرف اقدس رسانید که از وقوع  
 این امراحدات فتنه عظیم در هند خواهد شد، درین گروه موسن،  
 موحد خدا پرست و سپاهی بسیار اند، اینها به تدابیر انسانی  
 بر طرف نمی شوند مگر بحکم آسمانے و همه قبیله دار مردانه  
 اند، اقل یک کرور آدم در تمام مالک محروسه خواهند بود،  
 اینقدر مردم صاحب قبیله را بے گناه اخراج کردن عندالله گناه  
 عظیم و عندالناس موجب بدنامی است - حضرت شاهنشاهی بر

خرد خان اعظم آفرین کرده اصدار فرامین را موقوف کردند.

### مرزا رستم صفوی

مرزا رستم صفوی ابن سلطان حسین مرزا بن بهرام مرزا بن شاه اسمعیل صفویست - چون از مخالفت برادر و غلبه اوزبک در قندهار نتوانست ماند، متوجه درگاه جهان پناه گشت - چون به کنار نیلاب رسید حضرت عرش آشیانی دفعه اول سراپرده و بارگاه و قالی‌ها و دیگر اسباب فراشخانه بدست قرابیک ترکمان به استقبال فرستادند و از پی آن کمر خنجر مرصع بدست حکیم عین‌الملک روانه داشتند - چون بکنار لاهور رسید خانخانان و زین خان کوکه و دیگر امرای کبار پیشوای او فرستادند و چون بشرف ملازمت مشرف شد انواع الطاف و اعطاف پادشاهانه بحال او به ظهور آورده یک کرورتنکه مرادی انعام به او فرموده در سلک امرای پنجهزاری انتظام داده صوبه ملتان را در جاگیر او تنخواه دادند - بعد از آن در عهد حضرت عرش آشیانی سال‌های دراز در قصبه تمرنی توابع دکن بحسن سلوک خانخانان صوبه‌دار گزرانیده و در زمان دولت جهانگیری در سال ۱۰۱۷ در رکب سعادت آمد - و در سال ۱۰۲۰ که رایات عالیات جهانگیری در دارالبرکه اجمیر نزول جلال نموده و خبر فوت مرزا غازی ترخان والی تهته به مسامع علیه رسید مرزا رستم را تعینات تهته فرمودند و نصیحت نمودند که محروسه تهته به قوم ترخانیان زیاده از حد

سال است۔ خسرو خان چرکس و کیل چهار کرسی آن بزرگان است، مبادا غدیرے اندیشد۔ در تہتہ رسیدہ اورا بدرگاہ جہان پناہ فرستادہ و خود در انجا بودہ بہ اتفاق میر عبدالرزاق معموری جمع بندی تہتہ ناپید۔ مشار الیہ اگرچہ در انجا رسیدہ و تشخیص جمع ہم داد و خسروخان را باتوابع و لواحق مرزا غازی بیگ و مرزا جانی بیگ روانہ درگاہ ساخت، اما بانہا سلوک خوب نکرد، اکثر مردم جلا وطن شدند۔ قاضی محمود کہ اعلم اللہ علیہ آن ملک بود از دست تعدی مرزا با اعیال و اطفال خود در بہرکرا آمدہ در خانہ پدر مسود این اوراق شیخ معروف صدر سرکار بہرکرا مقیم گشت۔ این خبر بہ مسامع علیہ جہانگیری رسید۔ مرزا را تغیر کردہ حضور طلبید، روزے چند بار ندادند۔ بعدہ بسعادت کورنش مستفید گردید۔ عمر شریف مرزا نزدیک بہ نودسال بود، اما در شنوای و بینای<sup>۱</sup> و اشتہا و رجولیت و قوت فتورے راہ نیافتہ۔ در عہد حضرت سلیمانی<sup>۱</sup> نائب درگاہ رحمانی صاحبقران ترک منصب و جاگیر کردہ در گوشہ انزوانشست و نقدی تنخواہ می یافت۔ آخر در سال ۱۰۳۸ کہ رایات عالیات حضرت صاحبقران ثانی در دارالسلطنت لاہور نزول اجلال نمود مرزا در اکبر آباد بہ اجل طبعی در گذشت۔ متصدیان اکبر آباد خواستند کہ ضبط اموال آن مرحوم نمایند، منکوحہ ایشان ہے آنکہ وکلای

1 In MS B سلیمان مکانی

ایشان ممدو معاون شوند خدمتگاران را لباس مردانه پوشانید، بندوق‌ها گرفته آماده جنگ شدند، که در توره این خاندان عالی شان رفیع مکان از مدت پنجاه سال در خدمتگاری قیام داشته ایم و نسبت‌ها درمیان است، در رنگ سایر امرا چگونه ضبط احوال ماشود - متصدیان اکبر آباد از روی دور اندیشی توقف کرده حقیقت را معروض بار یافتگان در گاه نمودند - حضرت صاحبقران ثانی که سایه اخضر حضرت آفریدگار اند ازین ادا به غایت مسرور و مبتهج شده سوای 'قیلان' تمامی اموال را بخشیدند -

### شهاب‌الدین احمد خان نیشاپوری

شهاب‌الدین احمد خان نیشاپوری از امرای کبار حضرت عرش آشیانے بود و منصب پنجهزاری داشت، از جدا شدن بیرام خان خان‌خانان مشارالیه مصدر خدمات عمده و وکالت گشته سر انجام جمیع مهام داد - اولاً صاحب صوبه گجرات بود در خروج مظفر گجراتی شکست فاحش بایشان رسید، عالمے بتاراج رفت و خلل در ناموس های عالم افتاد - بعده به تمادی ایام در مالوه بسر برد و در آنجا در گزشت -

### پیر محمد خان شروانی

پیر محمدخان شروانی در ابتدای حال طالب علم بود - بوسیله بیرامخان بمرتبه امارت رسید و وکیل مطلق العنان بیرام خان گشت - مردمی که بخانه او میرفتند بار نمی یافتند - چون بیمار

شد خان خانان<sup>۱</sup> به عیادت هرسی بخانه او رفت ، بار نیافت -  
 خان خانان ازو رنجیده اسباب امارت را ازو گرفت - همان ملا پیر  
 محمد که بود ، شد - چندگاه در قلعه بیانه محبوس بود، باز اخراج  
 کردند ، بگجرات رفت -

از انجا در فترات پیرام خان بدرگاه حاضر شد - به منصب  
 پنجهازاری و خطاب ناصرالملکی رسیده به تعاقب پیرام  
 خان تعیین شده، بعد از زمانے بدکن تعیین کردند - در سال جلوس  
 هفتم حضرت عرش اشیانے موافق سنه تسع و ستین و تسعمایه  
 پیر محمد خان لشکر مالوا را جمع ساخته عزیمت تسخیر ولایت آسیر و  
 برهانپور نموده بیجا گڈه را که از معظم قلاع آنولایت که  
 بخاندیس اشتمار دارد در آمد - چون از آب نرېدا در گذشت، اکثر  
 قصبات و قریات آنحدود را به قتل و غارت برباد داد و بشهر  
 برهانپور رسیده شهر را بگرفت و قتل عام نمود و از سادات و علما  
 بسیار کس را به حضور خود گردن زد - حاکم آسیر و بازبھادر که  
 از مالوا گریخته پناه با و گرفته بودند با کل زمینداران برسر پیر محمد  
 خان هجوم آوردند - پیر محمد خان تاب نیا ورده جانب مندو  
 برگشت - چون بکنار نرېدا رسید او وسایر امرا همچنان خود را در  
 آب زدند - اتفاقاً قطار شترے نزدیک پیر محمد خان رسیده بود

---

1. In MS B پیرام خان

براسپش خورد، و او از اسپ جدا شده در آب افتاده غرق شد و  
بمکافات اعمال خود رسید -

خون ناحق مکن چویابی دست  
کز مکافات آن نشاید رست

### راجه بهارامل و راجه بهگوانداس

راجه بهارامل و راجه بهگوانداس ولد مشارالیه از امرائے  
کبار حضرت عرش آشیانے بودند و بمنصب پنجہزاری رسیده  
بودند - در لاهور از اعمال خیر او مسجد جامع است کہ تا حال  
اکثر مردم در آنجا پادائے نماز جمعہ قیام می نمایند

### راجہ مانسنکہ

راجہ مانسنکہ شیخاوت - این گروه را شیخاوت ازین ره گزر  
می گویند کہ در بزرگان اینہا توالد و تناسل نمی شد ، درویشے  
شبخ ولی شعاری بسر وقت او رسید ، و دعا کرد - حق تعالی او را  
پسر کرامت کرد، مسمی بہ شیخ گشت ، اولاد او را شیخاوت  
میگویند - آورده اند کہ چون جنت آشیانی محمد ہمایون  
بادشاہ بحسب گردش فلکی بجهت امداد کومک نزد شاہ طہاسب  
دارای ایران تشریف بردند ، ہفتاد کس از امرای کبار مثل  
بیرام خان وغیرہ در رکاب سعادت آنحضرت انتظام داشتند ، شاہ  
این قسم بزرگان را دیدہ بحضرت جنت آشیانی فرمودند کسے کہ  
ابن قسم بندہای ممدومعین داشته باشد، عجب کہ او حراست  
ملک نتوانست کرد ، پرسیدند کدام گروه صاحب قبیلہ و  
اعیان و مردانہ اند - حضرت فرمودند کہ قوم افاغنه و راجہوت -

گفتند در میان این دو گروه اخلاص هست، فرمودند نه - گفتند قوم افغانه را حالا از خود نمی توانید ساخت، آن ها را از سپاه گری انداخته به سوداگری و حرفه اندازند، و با راجپوتان خویشی نموده در تربیت آنها سعی نمایند که غیر از تسخیر زمینداران ماندن در هند محال است - بنا بر آن حضرت همایون بادشاه چون سایه پادشاهی بر مفارق ساکنان هند انداخت در مقام رعایت این گروه شد، و چون اجلاس امان نداد اول وصیته که به حضرت عرش آشیانی کردند این است که باراجپوتان در مقام شفقت و رعایت بوده تربیت این قوم نمایند که ازین ها تمرد و عصیان نیست غیر از اطاعت و خدمتگاری - از انجمنه حضرت عرش آشیانی در باب افغانان کم شفقت بوده، در تربیت قوم راجپوتان نوعی کوشیدند که زبان زد مردم خاص و عام گشت و به همه راجپوتان از کچهواهه و را ثهور و تونور و بهائی و بگهیله نسبت ها کرد و از زمینداری باسرای رسانیدند - از انجمله نسبت اول بدختر راجه بهگوانداس همشیره راجه مانسکه به حضرت خدیو زمان شاهزاده سلطان سلیم واقع گشت - در سال سیم<sup>۱</sup> موافق سنه ثلاث و تسعین و تسعمایه حضرت خلیفه الهی خود به نفس نفیس در منزل راجه تشریف برده، مبلغ دو کرو روپیه کابین صبیبه راجه مقرر گشت

1 In MS B حضرت همایون

2 This marriage was celebrated in 1584, the thirtieth year of Akbar's reign. *Ṭabqāt*, p. 366



و از خانه راجه بهگوانداس تابدرگاه تمام راه زر و گوهر افشاند  
 نثار می کردند و از اندرون محل چوڈول ان صالحه را یک طرف  
 حضرت خلیفه الہی و یک جانب شاهزاده سلطان سلیم برداشته  
 بیرون آوردند و در تمام رہ پای انداز هر قسم قماش و پارچه می  
 انداختند، و راجه بهگوانداس نیز اقسام جمیز از طلا آلات و نقره  
 آلات و پارچہای نفیس و انواع اقمشه و طوایل عراقی و عربی و  
 ترکی و کچہی و یکصد زنجیر فیل و غلامان و کنیزان حبشی  
 و چرکسی و هندوستانی و متاع چندان بنظر آورد کہ معاسبان  
 وہم و اندیشہ از احصای<sup>۱</sup> آن عاجز آمدند، و مجلس بزرگانه و  
 جشن خسروانہ آراستہ تصرف بسیار در اطعمہ و اشربہ و بخشش نمود،  
 کنور مانسنگہ را در حیات پدر بہ منصب عالی مفتخر  
 ساختہ بجهتہ دفع و رفع طایفہ رو شنای<sup>۲</sup> کہ راه ہندوستان و کابل  
 را مسدود ساختہ بودند تعیین نمودند - و کابل در جاگیر او عنایت  
 شد - کنور مانسنگہ آن گروه را تنبیہہ بلیغ نمودہ در سال سی و  
 سیوم الہی جلوس موافق سنہ ست و تسعین و تسعمایتہ سنہ ۶۶۹<sup>۳</sup>  
 ولادت سلطان خسرو ولد شاهزادہ جوان بخت سلطان سلیم از مہد

1 In MS. B حصار

2 Raushanyahs.

3 This is wrongly given as 976 in MS. B

me ins ست و تسعین و تسعمایتہ  
 996. *Ṭabaqāt* (p. 371) gives 995.  
 But Jahangir says 995.  
 Khafī Khan's 997 (vol. I, p. 245) is  
 obviously wrong.

عصمت دختر راجه بهگوانداس روی نمود - از آرایش جشن طوی ولادت ابن شاهزاده که طلوع اولین کوکب سعادت بود زمین و زمان به جهانیان صلاهی عیش و کامرانی در داد و در سال سی و هفتم الهی از جلوس موافق سنه الف هجری راجه مانسنگه را با پسران و برادران و خویشان او بر سر میان قتل افغان که ولایت اریسه در تصرف داشت<sup>۱</sup> فرستادند - جنگ عظیم واقع شد - جگت سنگه ولد راجه مانسنگه ترددات نمایان نموده بکار پادشاهی آمد، و بسیاری از مردم اعیان راجه به قتل رسیدند، آخر فتح دولت خواهان گردیده اوزیسه که مملکت وسیع از بنگاله ست بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد - راجه مانسنگه متمادی ایام در آن نواحی بوده، راجه شهر نو را بنام راجه نگر خود آباد کرد - و حضرت عرش آشیانی او را اکبرنگر موسوم ساختند و چون هر سال آتش در آن شهر می افتد و خانه هائی مردم را می سوخت او را آگ نیز می گویند - وطن راجه مانسنگه ملک آنبر و کمهندار و غیره مغرب رویه ماروار است، برابر وطن راتهور نیست، اما همه معمور و آبادانست - راجه در ملک بنگاله و اوریسه ترقی بسیار کرد - از استمداد و سامان و سرانجام و مردم معتبر نوکر او را چه تعداد نماید که باد فروش<sup>۲</sup> ایشان را صد قیل

1 In MS. B در تصرف او بود

2 باد فروش is called Bhat in Hindustani.

بوده علوفه پیش قرار می کرد - سلوک با سپاه خوب می نمود، و با مسلمانان و هندو در مدارا یکسان بوده - در لاهور پدرش و او مسجد عالی بنا کرده که تا حال قائم است، و از شکست و ریخت و خوراک درویشان بقیمان آنجا به سلسله او با خبر اند، و در سفرها مساجد و حمام از بارچه چند جا برپا می کردند که مسلمانان غسل کرده نماز بخوانند، و در اوقات خمسه حضور او موذن بانگ صلوات میگفت، و نماز با جماعت می شد، و اگر کسی از مسلمان نماز نمی خواند او را از نوکری بر طرف میکرد، و اگر هندوست بروش هندو جب (جپ) بکند، و اگر مسلمان است نماز بخواند که اطاعت الهی است، و هر روز یک وقت طعام وافر به مسلمانان منصبدار<sup>۱</sup> کومکی و نوکران خود می خورانید - روزی سید<sup>۲</sup> منصبدار با برهنه مصاحب راجه در دین و مذهب گفتگو شد - سید دین متین نبوی صلی الله علیه<sup>۳</sup> واله و سلم را ترجیح میداد، و برهنه دین خود را فوقیت میکرد، که این دین از هشتاد لک سال است و دین اسلام را هشت هزار سال و کسری شده، هر دو راجه مانسنگه را حکم گرفتند، راجه گفت درین باب دیگرے را حکم کنید، اگر من دین اسلام را برتری می دهم هندو این معنی مکروه داشته خواهند گفت که بسبب بادشاه اسلام خوش آمد گفته باشد و اگر دین هندو را فوقیت میدهم اهل اسلام حمل بر جانب داری و روی دیدگی دین من خواهند نمود - سید از روی

1 In MS. B منصبداران

2 In MS. B علیه السلام

3 In MS. B حکیم کنید

مبالغه قسم داده التماس کرد که هر صور خاطر<sup>۱</sup> راجه آید ظاهر سازد، راجه گفت مرا آنقدر خرد نیست که امتیاز در هر دو دین نمایم که طرفین دلائل معقول دارند، اما اینقدر هست که درین هشتاد لک سال در دین هنود کسی بدرگاه رب العزت مقبول نگردید که دیهره او کسی رفته سجود نماید و بمطالب خود برسد، همین که مرده<sup>۲</sup> هنود را سوختند، خاکستر او را هم پرباد می دهند یا در دریا می اندازند، آثار و علامت او در جهان نمی ماند، و در اهل اسلام هیچ شهرے و قریه خالی نیست که در آنجا یک دو دوست خدا آسوده نیست، و زیارت گاه خلایق اند و بمطلب میرسند، و نیز در جائے که هنود را می سوزند اگر کسی در نصف شب یا در نصف روز در آنجا عبور کند، البته آسیب و دهکه اجنه باو میرسد و در میان قبرستان مسلمانان شب و روز اطفال بازی کرده می گردند و طعام و آب همه کسی در آنجا می خورند و مجلس ها می نمایند، کسی را مضرت نمی رسد و نمی ترسد، باقی والعلم عندالله -

آورده اند که چون راجه مانسنگه به صوبداری بنگالا و اوربسه رفت در منگیر بملازمت حضرت قطب الاقطاب شاه دولت مستعد گردید. آنحضرت براجه فرمودند که با این فهمیدگی چرا مسلمان نمیشوید. راجه گفت شما خود میفرمائید که حق تعالی در کلام مجید خبر میدهد

<sup>1</sup> هرچه در خاطر B MS. In 1

که ختم الله على قلوبهم و على سمعهم و على ابصارهم، اگر شما را عندالله قرب باشد بدرگاه کریم مسثلت نمائید تا قفل شقاوت از سینه ما مفتوح شود و رغبت بدین اسلام گردد - فی الفور مسلمان میشویم و مدت یکماه درین شهر مقام می کنیم و میعاد می نمائیم - چون سرنوشت در باب او نبود مسلمان نشده - در عهد دولت جهانگیری بکو مکی خان خانان مرزا خان تعیین دکن گشت، مابین خان خانان و راجه مانسنگه اتحاد قدیمی بود<sup>2</sup> که مرزا ایرج و مرزا داراب خورد سال بودند راجه از روی محبت روزمره<sup>3</sup> بهر دو برادر مقرر کرده بودند - چون جوان شده بمنصب عالی رسیدند روزینه نمی یافتند - روزی هر دو برادر از روی استهزا براجه گفتند که دادا جی چه شد که مایان جوان شده منصب عالی یافته ایم روزمره ما را چرا منع کردید راجه از ابتدای لغایت یومیه آنها حساب کرده، دو لک روپیه را بمرزایان داد - و چون در صوبه داری خان جهان بودی راجه و دیگر امرا<sup>4</sup> پانزده کس صاحب علم و تقاره پنجهزاری کومی بودند و امرای دیگر از چهارهزاری تا صدی، یکمزار و هفتصد منصبدار همراه خان جهان بالا گهاٹ رفته بودند، روزی راجه مانسنگه در روی دیوان استاده به عجز تمام ظاهر کرد که اگر من

1 The complete verse reads thus  
ختم الله على قلوبهم و على سمعهم  
و على ابصارهم غشاوة. 7: Qur'an, I:

2 In MS. B وقتیکه

3 روزمره is here used in the sense of روزینه (daily allowance).

مسلمان می بودم هر روز یک وقت طعام با شما تناول میکردم که در میان شما زیش سفید منم، حالا بهای برگ تنبول ما را قبول کنید. خان جهان صاحب صوبه دست بر سر نهاد که اول مرا قبول است. خان خانان و مرزا رستم و امیرالامرا و آصف خان و غیره همه از روی رغبت تمام قبول نمودند. راجه یکصد روپیه روزمره به پنجهزاری مقرر کرده و باین حساب تا صدی منصب روزینه معین ساخت. هر شب زر در خلیطه کرده و نام آن عزیز بالای خلیطه نوشته مصحوب مردم معتبر خود نزد همه کس میفرستاد، تا سه چهار ماه که این سفر در میان بود این روزمره بی ناغه بهمه امرا میرسید، ناغه نمیشد. بهر منزل بالا گهاٹ که غله و روغن و غیره یافته نمیشد تا رسیدن غله این اجناس را به بهای خرید انبیر وطن راجه در آنجا می فروختند، در جای که سیر آرد بیک روپیه یافت نمیشد. و تنصیل این مقدمه را در تحت ذکر خان جهان و عبدالله خان به تحریر خواهد رفت و این قسم سر انجام را رانی کور منکوحه راجه که شیر زنی مدبر عاقله بود از وطن سر براه کرده میفرستاد. راجه هر روز نام رام را پنجاه هزار بار میگرفت و مشرف و داروغه بدین خدمت مقرر بودند. شجاعت جبلی و مردانگی ذاتی او را چه

تعداد نماید - شمه از غرور و تکبر و تجبر او تحت احوال وفات حضرت عرش آشیانی به تحریر آورده - بے عیب خدا است - راجه یک عیب کریه داشت ، عاملی را که به برگنات میفرستاد مهما امکان تغیر نمیشد ، و اگر میشد خانه او را تاراج کرده میگرفتند و دست و گردن او را بسته از قلعه رھتاس کلان بزیر می انداخت - هیچ پرسش و حساب و کتاب در میان نبوده ، تغیر عمال انتهای عمر و دولت عمال بوده - آخر در دکن به اجل طبیعی درگذشت - شست کس از ذکور و اناث ستی با او شدند - الحال راجه جیسنگه پسر نبیره اوحی و قائم است و بمرتبه پنجزاری است ، و در قوم کچواھه نظیرے ندارد و صاحب شان و شوکت و جمعیت امروز در راجپوتان اوست - در مہم بلخ و قندھار تردداتی که از و به وقوع آمده کم کسی را این موبہ نصیب شد - در خدمت حضرت نائب درگاہ رحمانی صاحب قران ثانی قرب و حالت و اعتماد سخن و اعتبارے که او دارد دیگری راجپوت ندارد -

### حقیقت بغی پسران سلطان محمد مرزا

ابن محمد سلطان مرزا ابن سلطان اویس مرزا بن منصور مرزا بن مرزا با بقرا بن عمر شیخ مرزا ابن امیر تیمور صاحب قران است و مادر او دختر سلطان حسین مرزا بوده - بعد از وفات سلطان حسین مرزا به خدمت فردوس مکانی

1 *Sati*: A Hindu woman who burns herself on her husband's funeral pile. In this case perhaps some devoted attendants and mistresses also burnt themselves.

بهر بادشاه غازی آمده تربیت‌ها یافت - و حضرت جنت‌آشیانی  
 محمد همایون بادشاه نیز به گوناگون عنایات مخصوص میداشتند -  
 اسکندر مرزا و محمد سلطان مرزا که معمر بودند او را خدمت  
 معاف کرده برگنه اعظم‌پور از سرکار سنبل در وجه مدد معاش  
 او مقرر کردند، و او را در ایام پیری چند پسر شد، ابراهیم  
 حسین مرزا و محمد حسین مرزا و مسعود حسین مرزا  
 و عادل حسین مرزا، هر کدامی بمنصب و جاگیر رسیدند - و  
 دختر مرزا کامران برادر حقیقی حضرت جنت‌آشیانی، ابراهیم حسین  
 مرزا را نسبت کردند - چند مرتبه از آنها آثار بغی و خروج به  
 ظهور رسید، و هر مرتبه عصیان ایشان به عفو اقران می یافت -  
 تا آنکه الخ مرزا در تافت هزاره کشته گشت، و از دو پسر ماند،  
 محمد سلطان مرزا و اسکندر مرزا - آنحضرت در مقام رعایت آمده  
 سکندر مرزا را الخ مرزا و محمد سلطان مرزا و شاه مرزا که در  
 سنبل جاگیر داشتند، در آن نواحی دست تعدی کشاده لوای  
 مخالفت را بر افراشته از سنبل روانه گجرات شدند - حضرت  
 عرش‌آشیانی عساکر منصوره بر سر آنها تعیین فرمودند - لشکر  
 بادشاهی بکنار نریدا به مرزایان رسید، جنگ واقع شد، مرزایان



شکست خورده گریختند ، اکثر لشکر ایشان در آب نریدا غرق  
 شد . از آنجا به قلعه جانپانیر رسیده ، به حمله اول آن قلعه را  
 گرفتند . در آن وقت محمد یار خان حبشی چنگیز خان حاکم گجرات  
 را که در ترپولیه غافل میرفت به قتل رسانیده بود . مرزایان  
 فترات گجرات را غنیمت دانسته در آن دیار در آمدند . حضرت  
 عرش آشیانی هرج و مرج گجرات را شنیده در سال هفدهم جلوس  
 متوجه سیر گجرات شدند ، چون به قلعه سروهی رسیدند راجه آنجا  
 تاب مقاومت نیاورده بدر رفت ، و هفتاد نفر از راجپوتان که  
 آنرا منچاتور میگفتند بر دروازه سروهی جنگ مردانه نموده کشته  
 شدند . روز جمعه چهار دهم ماه رجب کنار دریای احمدآباد  
 خطبه بنام نامی گرامی آنحضرت خواندند ، و حکومت احمدآباد را به  
 خان اعظم تفویض داشته خود متوجه استیصال ابراهیم حسین مرزا  
 شدند . درین اثنا خبر رسید که ابراهیم حسین مرزا رستم خان روسی  
 را بقتل آورده از غایت غرور و استکبار از هشت گروهی اردوی معلی  
 گذشته می خواهد که شبار فتنه و فساد بر انگیزد . حضرت بنفس  
 نفیس خود متوجه گوشمالی ابراهیم حسین مرزا شدند و شهباز خان  
 کنبو را فرستادند که سید محمود خان بارهه و شاه قلیخان محرم  
 وغیره که جماعه کثیر به سورتها فرستاده آنها را آورده به لشکر